



## تأویل دینی و دشواره‌ای به نام برابری زن و مرد

همه تفاسیری که از اسلام به دست داده می‌شود، مانند همه تفاسیری که از دیگر ادیان به دست داده می‌شود، در ذات خود نوعی تأویل هستند، چه اسم آن‌ها تفسیر سلفی از اسلام باشد و چه تفسیر عرفانی یا کلامی و فلسفی از آن، و چه آن تفسیرها متعلق به هزار سال قبل باشند و چه متعلق به عصر حاضر. از این حیث، هیچ تفسیری با هیچ تفسیری فرق ندارد، و علی‌رغم تفاوت‌های ظریفی که به لحاظ فنی میان تفسیر و تأویل گذاشته می‌شود، در نهایت امر هر تفسیر و بلکه هر ترجمه‌ای در دایره تأویل داخل می‌شود، و این را در جای دیگری باید شرح داد. اما هر چه باشد، هر تأویل بر روش خاصی بنا شده است که از دیگری فرق دارد، و در نتیجه به نتایجی می‌انجامد که با دیگری ناهمسان و احیاناً ناسازگار و متناقض است. بر خلاف تصور هواداران برخی از تفاسیر، هیچ تفسیر و برداشتی از اسلام، یا هر دین دیگر، بازتاب دهنده ذات خالص دین نیست، زیرا همه آن‌چه در باره یک دین بفهمیم، به شمول آن‌چه که از متون درجه اول آن می‌فهمیم، از صافی ذهن و روان ما عبور می‌کند، و این صافی خود دستگاه پیچیده‌ای است با سطوح و لایه‌های مختلف که در جای دیگری باید جداگانه به آن پرداخت. آن‌چه از این صافی عبور می‌کند و پا به وجود می‌گذارد آمیزه‌ای از دین و آرای انسانی است، که به صورت آشکار یا پنهان در هم تنیده شده و احیاناً تفکیک میان آن‌ها دشوار یا ناممکن می‌گردد.

مراد از این مقدمه رسیدن به این موضوع بود که قضایای مختلف مطرح شده در متون دینی، به شمول قرآن مجید و احادیث نبوی، همه کمابیش تابع دستگاه‌های تأویلی و مکانیسم‌های هرمنوتیکی هستند، و هر کدام از آن‌ها به نوعی ویژگی‌های فرهنگی‌ای را با خود حمل می‌کنند که زاده شرایط و مناسبت‌های تاریخی بوده‌اند. یکی از این قضایا که دارای ابعاد گوناگون است، قضیه زن و مسایل متعلق به حقوق، جایگاه، و مکلفیت‌های اوست. آن‌چه در باره زن از نظر اسلام گفته می‌شود، از یک سو تکیه بر آیات و احادیث دارد، و از دیگر سو برداشت‌هایی است که از سوی انسان‌ها با استفاده از روش‌های تفسیری و تأویلی خاصی صورت پذیرفته است، هرچند این تفسیر و تأویل‌ها بر آن نصوص بنا شده باشند. در میان روش‌های برخورد با قضیه زن از منظر درون دینی، دست کم دو روش بارز را می‌توان از هم تفکیک کرد، یکی روشی که رنگ مردسالارانه دارد، و در پی نهادینه ساختن تبعیض میان زن و مرد با تکیه بر نصوص دینی است، و متأسفانه این روش در تاریخ اسلام، مانند تاریخ سایر ادیان، طرفداران فراوانی داشته است، و دیگری روشی که در پی برابری افکندن میان زن و مرد و تکیه بر اصل انسانیت در این زمینه است، که در تاریخ اسلام کم‌رنگ‌تر بوده است، اما در عصر

حاضر به صورت فزاینده‌ای مورد توجه و قبول طیف‌های فکری مسلمان قرار گرفته است، و با آن که تا هنوز نتوانسته است رقیب خود را از صحنه بیرون براند، چالش‌هایی جدی را در برابر آن پیش نهاده است.

روش نخست که مبتنی بر تفسیر مردسالارانه از اسلام است، مورد استفاده همه گروه‌های سلفی و جریان‌های سنتی است که گمان می‌کنند مرد و زن از اساس برابر آفریده نشده‌اند، و مرد بر زن فضیلت و برتری ذاتی دارد. این را بارها و به اشکال گوناگون و به مناسبت‌های مختلف تاکید کرده‌اند. برای نشان دادن عمق این قضیه و ریشه‌هایی که در تاریخ تفکر اسلامی داشته است، نظرات شماری از برجسته‌ترین مفسران قرآن مجید در زیر آیه ۳۴ سوره نساء را، به عنوان نمونه بررسی می‌کنیم تا دیده شود که چگونه پیش‌فرض‌های مردسالارانه مفسران بر فهم شان از آیه تاثیر داشته، و چنین برداشت‌هایی چگونه سبب نهادینه شدن وضعیت تبعیض‌آمیز نسبت به زنان گردیده است. آیه مورد نظر این است: الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ يَعْنِي: "مردان، سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و به دلیل آنکه از اموالشان خرج می‌کنند."

یکی از مفسران زبردست و تراز اول در تاریخ اسلام امام فخر الدین رازی (۵۴۴-۵۶۰۶ه) است که از بزرگترین عقل‌گرایان مسلمان در عصر قدیم شمرده شده و امام المتکلمین لقب یافته است. وی در تفسیر آیه چنین می‌گوید:

"بدان که فضیلت مرد بر زن از جهات فراوانی است، برخی از آن‌ها راجع به صفات حقیقی است و برخی دیگر راجع به احکام شرعی. در مورد صفات حقیقی باید دانست که فضیلت‌های حقیقی به دو چیز بر می‌گردد یکی علم و دیگری توانایی، و بدون شک عقل و علم مردان بیش‌تر است، و نیز تردیدی نیست که توانایی آنان بر کارهای شاقه پخته‌تر است، و برای این دو سبب مردان در عقل، دوران‌دیشی، توانایی، نویسندگی، سوارکاری، و تیراندازی، بر زنان برتری یافته‌اند، و افزون بر این از میان مردان پیامبران و دانشمندان برخاسته‌اند، و امامت بزرگ و کوچک و جهاد و اذان و خطبه و اعتکاف و گواهی دادن در حدود و قصاص به اتفاق علما، به آنان اختصاص دارد، و صلاحیت نکاح نیز از نظر شافعی رضی الله عنه خاص مردان است، و همچنین در زمینه سهم مردان در میراث و حق تعصیب (سهم نسبی در میراث) و متقبل شدن خون‌بها در قتل غیر عمدی و در نوبت گذاشتن میان همسران و ولایت در نکاح و طلاق و رجعت و شمار همسران، مردان بر زنان فضیلت و برتری دارند و نسب‌ها به مردان تعلق می‌گیرد، و همه این‌ها دلالت بر فضیلت مردان بر زنان دارد." (فخر الدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۷۱) فخر رازی با آن که متکلمی خردورز و اهل استدلال است، اما از نظر گرایش کلامی به جریان اشاعره تعلق دارد و از سران این جریان است، و اشاعره در زمینه گرایش‌های عقلانی محدودیت‌هایی دارند که در تقابل با معتزله قرار می‌گیرند. اما معتزله نیز با آن که مشهور به عقل‌گرایی هستند در این زمینه تفاوت چندانی ندارند، و این نشان می‌دهد که انسان‌ها تحت تاثیر شرایط زمانی و تاریخی خاص خود قرار دارند و حتی گرایش‌های کلامی شان هم غالباً نمی‌تواند آنان را به اندیشیدن برخلاف پارادایم مسلط یاری کند. مفسر مشهور معتزلی، جار الله زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ه) که در مذهب فقهی اشحنفی و اهل رأی است، در تفسیر این آیه دقیقاً همان عباراتی را تکرار می‌کند که فخر رازی گفته بود، و حتی به نظر می‌رسد که فخر رازی از او اقتباس کرده باشد، زیرا زمخشری پیش از وی می‌زیسته است. زمخشری می‌گوید: "و در فضیلت و برتری مردان این ویژگی‌ها را بر شمرده‌اند: عقل، دوران‌دیشی، عزم، توانایی، نویسندگی به صورت اغلب، سوارکاری، تیراندازی، و این‌ها که پیامبران و دانشمندان از مردان بوده‌اند و رهبری کوچک و بزرگ به آنان تعلق داشته است، به علاوه جهاد، اذان، خطبه، اعتکاف، تکبیرات تشریق در نظر ابو حنیفه، گواهی دادن در حدود و قصاص، فزونی سهم و تعصیب در میراث، پرداخت خون‌بها، تقسیم سهم زنان، ولایت در نکاح و طلاق و رجعت، شمار همسران، نسبت فرزندان و همچنان این‌ها که دارای ریش و عمامه‌اند." (جار الله زمخشری، الکشاف عن حقائق التأویل و غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۵۰۵) چنان‌که می‌بینید، علی‌رغم یک قرن تفاوت زمانی میان این دو مفسر، و نیز علی‌رغم تفاوت فقهی و کلامی، در مورد زن نظر همانند دارند. آنان در تفسیر مردسالارانه از آیه کاملاً همانند هم می‌اندیشند و تنها نکته‌ای که

در کلام زمخشری بیش‌تر از رازی در باره فضیلت مردان وجود داشتن ریش و عمامه است، و این بسیار شفقت‌انگیز است، که دانشمندی در جایگاه زمخشری، با آن پشتوانه عقل‌گرایی کلامی و آن رتبه بلند در تفسیر قرآن، چنین نکته سخیف و سستی را مبنای فضیلت بداند. این بدان می‌ماند که یک فیمینست در عصر حاضر برای برتری زن بر مرد نوع لباس پوشیدن یا مدل موی او را دلیل بیاورد.

وقتی به مفسران عقل‌گرایی معاصر می‌رسیم برداشت‌شان از آیه یا دست‌کم استدلال‌شان در باره فضیلت مرد بر زن تا حدی تلطیف شده‌تر و معتدل‌تر است. محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵م) در تفسیر المنار می‌گوید: "از ویژگی‌های آشنا و شناخته شده مردان به عهده گرفتن سرپرستی زنان از طریق پشتیبانی، رعایت، ولایت و رسیدگی به آنان است، و از لوازم این امر فرض شدن جهاد بر مردان است و نه زنان، زیرا مرد مسئولیت حمایت از زن را به دوش دارد، و از همین جهت سهم وی در میراث دو برابر سهم زن است، زیرا مسئولیت نفقه بر دوش مرد است نه بر دوش زن، و علت آن این است که خداوند مردان را از لحاظ توانایی‌های جسمی بر زنان برتری داده، و توانایی‌هایی بخشیده است که زنان فاقد آنند، پس تفاوت در مکلفیت‌ها و احکام نتیجه تفاوت در اصل توانایی‌های فطری و استعداد طبیعی است." (محمد عبده، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۵۶) هر چه از نظر زمانی به این سو نزدیک‌تر می‌شویم، مفهوم برتری مرد بر زن، در اثر قوت گرفتن نهضت زنان و طرح اندیشه‌های انتقادی در این زمینه، در نزد مفسران معاصر به مرور کم‌رنگ‌تر شده و معنای آن رفته رفته از حالت مردسالارانه تحول پذیرفته است. عبد‌الکریم خطیب (۱۹۲۱-۲۰۰۸) صاحب التفسیر القرآنی للقرآن می‌گوید: "خداوند مردان را بر زنان برتری داده است، زیرا هر دو شاخه درخت انسانیت هستند، شاخه نرینگی و شاخه مادینگی، و این برتری به معنای حق سلطه و زورگویی مردان بر زنان نیست، زیرا آنان هر دو مکمل وجود انسانی شایسته زندگی هستند، و هیچ یک از آنان بدون دیگری نه زندگی دارد و نه دوامی در این دنیا، و هر یک دقیقاً نظیر و همانند دیگری است، اما اشکالی ندارد که یکی از آنان اول باشد و یکی دیگر دوم، چنان‌که یکی از آنان نر آفریده شده است و یکی دیگر ماده، و اگر هر دو در یک درجه می‌بودند درست همانند همدیگر می‌شدند، یا ماده یا نر، و این، چنان‌که گفتیم، چیزی نیست که زندگی موجودات زنده بر آن استوار باشد، به ویژه انسان، و هیچ عیبی برای زن نیست و از ارزش او نمی‌کاهد اگر عدد دوم باشد، مانند عدد یک و یک که با هم دو می‌شوند، چنان‌که خداوند گفته است: "وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً" (۸: النبا) یعنی: و شما را جفت آفریده‌ایم. پس سرپرستی مرد بر زن در آیه سوره نساء سرپرستی از نظر وظیفه و مکلفیتی است که مقتضای نظام زندگی است که سبب یکجا شدن آنان گردیده است، و اگر مرد حق سرپرستی نداشته باشد باید این حق به زن تعلق بگیرد، زیرا ناگزیر یکی از آنان باید عدد یک باشد و دیگری عدد دو، و اشاره قرآن به این‌که: "بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ" یعنی: به این جهت که خداوند برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری بخشیده است، و به خاطر این‌که از اموال خود خرج می‌کنند، اشاره به مزایایی است که مرد را بر رهبری کاروان زندگی متشکل از مرد و زن تواناتر می‌سازد، و فرزندان‌شان ثمره همین پیوند هستند، و این مزایایی که سبب تعلق گرفتن حق سرپرستی به مردان شده است، هنگامی از سوی شریعت تثبیت شد که تجربه بشری در مسیر زندگی تکامل و پختگی پیدا کرد، تجربه‌ای از نخستین دوران‌هایی که مرد و زن یکجا شده‌اند، و آن‌چه که شریعت گفته است به رسمیت شناختن واقعیت بوده است و به تصویر کشیدن آن، نه ایجاد آن واقعیت و پایه نهادن وضعیتی نو در رابطه مرد و زن." (عبد‌الکریم الخطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۳، ص ۷۸۱)

چنان‌که دیدیم، هر چه از زمانه‌های دور فاصله می‌گیریم و به عصر حاضر نزدیک‌تر می‌شویم، روی‌کرد مفسران را در زمینه نگرش به زن و جای‌گاه او عقل‌گرایانه‌تر می‌یابیم، و این از تاثیراتی است که پیش‌رفت‌های فکری در عصر حاضر در پی داشته و توانسته است پارادایم مردسالارانه قدیم را به چالش بکشد تا اصل انسانیت ملاک قرار بگیرد، اصلی که میان مرد و زن مشترک است و تفاوتی را میان آنان نشان نمی‌دهد.

اگر به خود آیه دقت کنیم، در خواهیم یافت که تفسیر مفسران از این آیه بیش از این که توضیح مقصود خود آیه باشد و آن را در تناسب با روح کلی قرآن مطرح کرده باشند، توضیح برداشت خودشان از زن و تحمیل آن بر قرآن مجید است. از نظر قواعد دستوری/نحوی، جمله‌ای که در مورد سرپرستی مرد آمده است به صورت جمله خبری است نه جمله انشائی، و طبق قواعد اصول فقه، جمله‌های خبری در اصل برای بیان حکم شرعی و متضمن باید و نباید نیستند، بلکه صرفاً جنبه توصیفی/گزاره‌ای دارند، هر چند که به صورت مجازی می‌توانند به صورت تجویزی نیز استفاده شوند. اگر قرار باشد که جمله‌ای خبری را به معنای جمله‌ای انشائی و متضمن باید و نباید بگیریم، این کار را اصطلاحاً عدول از ظاهر نص می‌خوانند که بدون ضرورت نباید انجام شود. از این گذشته، در مورد فضیلت هم عبارت آیه تصریح بر فضیلت مرد ندارد، بلکه گفته شده است به جهت آن که بعضی از آنان را بر بعضی دیگر فضیلت و برتری داده است، اما نگفته است که مردان را بر زنان فضیلت و برتری داده است. این مفسران بوده‌اند که به موضوع شاخ و برگ بخشیده و گفته‌اند که منظور از بعضی اول مردان هستند و از بعضی دوم زنان. محمد ابو زهره می‌گوید: "خداوند گفته است: "به جهت این که بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده است" و نگفته است به جهت این که مردان را بر زنان فضیلت و برتری داده است، اولاً برای اشاره به این که در بعضیت هر دو مشترک هستند، و این که مردان بعضی از زنان هستند و زنان بعضی از مردان، و ثانیاً و پودی که آنان را به هم پیوند می‌دهد یکی است، و دوم برای اشاره به این که آن برتری بعضی از آدم‌ها بر بعضی دیگر به هدف سود همگانی است، و هر یک از آنان وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که خداوند پاک و متعال او را برای آن آفریده است." (محمد ابوزهره، زهره التفاسیر، ج ۳، ص ۱۶۶۸)

آن شمار از مفسران که مراد از آن را برتری مردان بر زنان دانسته‌اند برای تایید برداشت خود به جمله بعدی استناد می‌کنند که گفته است "و به این جهت که از مال خود خرج می‌کنند" و آنان می‌گویند که مراد از آن مرد است، زیرا او از مال خود بر زن خرج می‌کند. این در حالی است که اولاً این موضوع یک قاعده کلی و عام نیست، و فراوان اتفاق افتاده است که زنان بر مردان خرج کرده‌اند، مشهورترین نمونه آن حضرت خدیجه است که سال‌ها بر پیامبر اسلام خرج و انفاق می‌کرد. اگر صرفاً خرج کردن سبب فضیلت باشد در این صورت باید خدیجه بر آن حضرت برتری و فضیلت پیدا می‌کرد. از سویی نقش اقتصادی زنان در جوامع و فرهنگ‌های مختلف از قدیم تا امروز فرق داشته، و در برخی از این جوامع هر دو نقش مساوی در کشاورزی و دامداری و دیگر مسایل زندگی داشته و دارند. افزون بر این، اگر قرار بر این بوده باشد که قرآن برای تمام اعصار و زمانه‌ها باشد، نباید تنها شرایط زنان در جوامع بدوی عرب را مبنای قضاوت خود قرار بدهد، بلکه باید شرایط دوره‌های بعد را هم در نظر بگیرد، هنگامی که زن‌ها خود دارای شغل مستقل می‌شوند و بر خانواده خود به اندازه مرد و گاهی بیش‌تر خرج می‌کنند.

در واقع این آیه بیان جایگاه مرد و زن و برتری یکی بر دیگری نیست، و به ویژه اگر این را در نظر بگیریم که رسالت جهانی اسلام از میان برداشتن تبعیض‌های ظالمانه و نهادینه ساختن عدالت و برابری بوده است، در این صورت برتر دانستن مرد بر زن به معنای مردسالارانه که مفهومی فرهنگی است، با این رویکرد هم‌خوانی ندارد، و چه بسا دستمایه‌ای برای تبعیض و سرکوب می‌گردد.

روش درست‌تر برای تحلیل این قضیه این است که میان احکام جهان‌شمول قرآن و احکامی که شرایط تاریخی و فرهنگی خاصی را پوشش می‌دهد فرق نهاده شود. این را همه می‌دانند که همه آیات قرآن جنبه کلی و جهان‌شمول ندارد، و بخش وسیعی از آیات آن ناظر به افراد خاص، یا روی داده‌های خاصی و یا شرایط خاصی است، و این را در مبحثی جداگانه باید شرح داد. آیاتی که وضعیت خاصی را پوشش می‌دهد درست نیست که به همه اجتماعات در همه دوران‌ها تعمیم داده شود. احکام جهان‌شمول عبارت از احکامی است که فراتر از مرزهای فرهنگی و تاریخی رفته و با شرایط عمومی بشریت تناسب و هم‌خوانی داشته و در همه جوامع و مناطق زمین در همه زمانه‌ها کاربرد داشته باشد. برتر دانستن مرد بر زن

صرفاً به جهت این که او از مال خود بر وی خرج می کند بر همه جوامع دنیا صدق نمی کند، و حتی اگر فرضاً صدق هم بکند امری ذاتی نیست و امری عرضی است که می تواند قابل تغییر باشد.

همچنان، مواردی که مفسران قدیم برای نشان دادن برتری مرد بر زن برشمرده اند، به گونه ای که در سخنان رازی و زمخشری دیدیم، مواردی است که اگر با اندکی دید انتقادی نگریسته شود مشخص خواهد شد که موارد مهمی نیستند تا بشود با تکیه بر آن ها برای کسی فضیلت تراشید، مانند توانایی نویسندگی، سوارکاری، تیراندازی، یا اذان، خطبه، اعتکاف و مانند این ها که کارهایی عادی اند و هر کس می تواند به آن ها بپردازد. برخی دیگر از این ها نیز احکامی مردسالارانه است که در شرایط فرهنگی و تاریخی دیگری از اعتبار می افتد مانند صلاحیت نکاح و طلاق و متقبل شدن خون بها و غیره... در کل، هیچ یک از امور یاد شده امری بنیادی نیستند که به شکل ذاتی به مردان تعلق داشته باشد و زنان از عهده آن ها برآمده نتوانند. به عکس این تصور سست در باره زنان، تجربه نشان داده است که هر گاه فرصت آموزش و فعالیت برای زنان فراهم شده است هم نویسندگان موفق در میان شان ظهور کرده است و هم در عرصه های رهبری و مدیریتی خوب درخشیده اند و هم در تجارت و کارآفرینی نقش موفقی داشته اند، و حتی در بعضی کشورها رهبری وزارت های دفاع و جنگ را به عهده داشته اند، و کارنامه شان از کارنامه مردان در آن زمینه ها تفاوتی نداشته است.

فشرده موضوع این است که نگاه تبعیض آمیز و نابرابر به زن محصول شرایط تاریخی است که سبب پیدایش مناسبات فرهنگی خاصی شده و نگرش هایی را در میان مردم شکل داده است. این شرایط تاریخی اختصاصی به جوامع اسلامی نداشته و در بسیاری از کشورها از شرق تا غرب دنیا کمابیش وجود داشته است. آن چه در جوامع اسلامی سبب غلظت این نابرابری می شود پیوند زدن وضعیت های تاریخی به نصوص دینی و تفسیر آن ها بر این مبناست، به گونه ای هر گاه که فریادی برای تغییر وضعیت بلند می شود، بسیاری از متدینان به وحشت می افتند که گویا ارزش های دینی به خطر افتاده است. از این رو بسیاری از آنان با نگرانی موضع دفاعی گرفته و به جای پرداختن به اصل مشکل و یافتن راه چاره ای برای آن، موضوعات حاشیه ای را پیش می کشند که مثلاً زنان در غرب چنین مشکلاتی دارند و یا در هند و چین چنین اتفاقاتی برای آنان افتاده است و یا در جاپان و استرالیا چنین و چنان است. این گونه مباحث به جای آن که کمکی به حل یک مشکل بنیادی بکند، بیش تر نقش گمراه کننده و گیجی افزا دارد و راه اصلاح و تحول را ناهموارتر می کند. امروزه، ما به حد کافی از تبعیض ها و نابرابری ها در جوامع انسانی و پیامدهای زیانبار آن ها آگاهی داریم و از نظر اخلاقی چاره ای جز تلاش به تغییر وضعیت و نهادینه ساختن برابری میان آن ها نداریم. این تلاش ها در جوامع اسلامی هم آغاز یافته است، اما یکی از موانع عمده آن تفسیرهایی از آموزه های دینی است که در رهگذر سده های طولانی، و در دوره های غلبه فرهنگ مردسالارانه تولید و ترویج شده است، و امروزه بسیاری تصور می کنند که آن ها بخشی از دین هستند. از این رو ناگزیریم به قرائتی انتقادی از میراث کهن خود در این زمینه کمر ببندیم تا راه را به برابری زن و مرد و از میان برداشتن نابرابری ها هموار کنیم.

